

## برخی تنشها و تضاد های

### جامعه افغانی و استراتژی جنبش دموکراتیک

از دیربست رویا رویی نظامی بین آلیگارشوی طالبان و گروههای مسلح شمال ، عمده ترین موضوع وسایل اطلاعاتی جهان در رابطه با رویداد های افغانستان است. اکثریت مفسران سیاسی و کارشناسان غربی امور افغانستان ، آینده سر زمین مان را منوط به فرجام این تقابل نظامی میپندارند. این طرز تلقی در واقع نمونه یی از عملکرد امپریالیزم اطلاعاتی و ایدیالوژی جدید جهانی شدن نیولیبرالیستی سرمایه داربست.

#### و اما واقعیتهای بنیادی جامعه افغانی در شرایط حاکمیت طالبان از چی قراراند؟

دگر گونیهای ژرفی که در جامعه ما در حال تکوین اند ، خواهان بررسیها و تحلیلهای همه جانبه و دقیق میباشند. در اینجا ما به رایة برخی از جهات ساختار اجتماعی و دینامیزم این ساختار بر بنیاد انقسامهای جدید میپردازیم تا باشد پیشزمینه یی برای تحلیلهای بنیادی تر داشته باشیم. باید خاطر نشان ساخت که بدون درک ساختار اجتماعی و تضادها و تنشهای امروزی جامعه افغانی نمیتوان آینده را درست دید و راستاهای سالم حرکت سیاسی - اجتماعی فرهنگی را تعیین کرد.

#### ۱- یک یاد آوری نقاد تیوریک

بینیش دگماتیک از مارکسیزم ، هنگام تقسیم جامعه به رو ساخت و زیر ساخت (روبنای و زیربنا) ، نقش تعیین کننده را همیشه به زیر ساخت میسپرد. همچنان رابطه بین سیاست و اقتصاد را ساده ساخته ، سیاست را تنها بیان فشرده اقتصاد می انگاشت. اما تیوریسنهای نوآور مارکسیستی در دوام سده بیستم ، با تکیه بر آثار خود مارکس ، این نگرش را گسترش داده ، در برابر ساده سازی پدیده های اجتماعی هشدار میدادند.

از دیدگاه نگارنده ، در توافق با **بینش نقاد جامعه شناسی مدرن علمی** ، کم بها دادن به پدیده های روساختی و ثانوی انگاشتن میکانیکی سیاست نسبت به اقتصاد به همان نتایجی میرساند که سوسیالیزم دولتی به آن رسید: **فروپاشی! عناصر روساختی در پیوند با عناصر زیر ساختی جامعه ، از استقلال نسبی بر خوردار اند.**

سیاست نیز به بیان فشردهء اقتصاد خلاصه نشده ، بل ، عرصه یی از پراتیک انسانها در یک بافت عمومی ساختار های اجتماعی - اقتصادیست. سیاست استقلال نسبی خود را نسبت به اقتصاد و دیگر عرصه های زنده گی جامعه دارد. از سوی دیگر ، در برخی از مراحل **انکشاف اجتماعی** ، در پاسخ به مسایلی که تاریخ مطرح میکند، عناصر رو ساختی دینامیزم و پویایی مستقل شان را چنان تبارز میدهند که به حیث **فاکتور های تعیین کنندهء موقت عرض اندام** میکنند. بدین گونه تضاد های روساختی میتوانند بر چگونه گی تضاد های زیر ساختی اثر بگذارند و راه حلهای ممکن آنها را وسیع تر سازند.

## ۲- تضادهای طبقاتی

با فروپاشی نظام سنتی (متشکل از قدرت مرکزی و هژمونی اطرافی) و از هم گسیختن تمامی تار و پود جامعهء افغانی توسط جنگ داخلی ، **نظام طبقاتی مبتنی بر مالکیت فیودالی بر زمین مقام خود را به حیث نظام مسلط از دست داد.** شاید بازمانده های این نظام در مناطقی که متنفذین محل توانسته بودند آنها را از روند کلی دگرشدن جامعه دور نگهدارند ، هنوز هم مانند گذشته وجود داشته باشند ، ولی این بازمانده ها به هیچوجه نظام مسلط نیستند. شرکت دهقانان و دیگر طبقات زحمتکش در حوادث بیست سال گذشته از یک سو ، مهاجرت اجباری تقریباً نیم جامعه از سوی دیگر ، ساختار اجتماعی جامعهء افغانی را از بنیاد دگرگون ساخته اند. **جامعهء امروزین افغانی فاقد مرزبندی مشخص طبقاتیست.** در صورت از سرگیری فعالیتهای سالم تولیدی در روستاها و شهرها ، همزمان با خاموشی فاکتور های جنگ در اقتصاد ، تکوین قشر بندی جدید در جامعهء افغانی زیر تأثیر **روند های ممکن** زیر روی خواهد

داد :

الف - جانگیری مناسبات سرمایه داری در وجود مؤسسات کوچک و متوسط زیر چتر روند کلی جهانی شدن سرمایه داری ؛

ب - پاگیری یک نظام دموکراتیک سیاسی و یک دولت مبتنی بر قانون ، تضعیف نقش مراجعه به ایدئالوژی مذهبی در زنده گی اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و افزایش نقش دولت در اقتصاد؛

ج - ایجاد شکل جدید زمینداری بزرگ در چوکات رشد سرمایه داری.

### ۳- اختلافات قومی

پرسشی مطرح میگردد: از کدام وقت مسایل قومی (با حدت کم نظیری در تاریخ افغانستان) به حیث مسایل آشتی ناپذیر تبارز کردند؟ چی روی داد که معتقدین به یک بینش واحد یا یک مذهب واحد ، یکباره به تمامی پیوند های اندیشه یی ، اعتقادی و سازمانی شان نی گفتند و تنها به پیوندهای قومی و تباری تکیه کردند؟ عوامل این برگشت به روحیه بدوی قومی ، قبیله یی و طایفه یی کدام ها بودند؟

#### در اینجا به بررسی فشرده این مساله میپردازیم:

الف - ملت افغان از گروههای اتنیک گوناگون شکل یافته است. تسلط نظام خانسالاری و پانگرفتن شیوه تولید سرمایه داری ، انسان جامعهء افغانی را کماکان به پیوند های باستانی اش (فرهنگی ، مذهبی ، جغرافیایی) مقید و وابسته میساخت. نبود بازار ملی که مستلزم رشد سرمایه داری کالایی میباشد ، عنصر دیگر اقتصادیست که مانع تقویت پیوندهای انتراتنیک (بین اقوام و ملیتها) در افغانستان شد.

ب - در افغانستان ، دولت نقش بارزی را در تکوین **ملت** بازی کرد. هر زمانی که دولت از ثبات لازم برخوردار میبود ، مسایل انتراتنیک به طور آرام مطرح میشدند و چی بسا که در وجود مونارشی پاسخهای مؤقت خود را نیز مییافتند.

ج - نقش «احساس ملی» در تکوین ملت افغان برآزنده بود. جنگهای ضد انگلیس از یک سو در تقویت « احساس ملی » مؤثر بودند و از سوی دیگر **پیوندهای انتراتنیک** را نیرومند تر میساختند. پس از رویداد ثور ، در آغاز ، **قدرت مرکزی توانست روی تمام**

**ملیتها و اقوام تکیه کند.** همین که تأثیر مستقیم عنصر خارجی ( شوروی ) متوقف شد و دولت افغانستان به ضعف گرایید ، مسایل قومی در درون آن تبارز کردند. روند اضمحلال دولت با تشدید مسایل و اختلاف قومی در درون حاکمیت همراه بود. در واقع ما شاهد **پروسهء معکوس تکوین ملت افغان** (زیر تأثیر دولت مرکزی ) بودیم. به بیان دیگر یکی از عوامل اساسی برگشت به پیوند های ما قبل ملی – یعنی برگشت به پیوندهای ملیتی ، قومی و قبیله یی – همانا تضعیف و در نهایت فروپاشی دولت مرکزی بود که زمینه را برای تشدید اختلافات انتراتنیک و حتی رویا روییهای وحشیانهء نظامی مساعد ساخت. نکتهء بسیار جالب و مهم در بررسی مسألهء ملی در افغانستان اینست که وابسته گی به یکی از **مذاهب اسلامی** برای جلوگیری از بروز اختلافات و برخورد های قومی کافی نبوده است. این نکته نشان میدهد که «پیوند قومی» در افغانستان نسبت به «پیوند مذهبی» مقدم تر و نیرومندتر است. این پدیده از اهمیت بزرگ جامعه شناسی برخوردار بوده ، تأثیر جدیی بر چگونه گی ایجاد دولت مبتنی بر قانون خواهد داشت. بدین گونه میتوان نتیجه گرفت که **مسألهء ملی در جامعهء افغانی از طریق ایجاد یک دولت فراگیر دموکراتیک با اشتراک تمام ملیتها و اقوام حل خواهد شد ، نی از طریق مراجعه به یگانه گی مذهب و دین!**

#### **۴ – تضاد اساسی جامعهء افغانی و وظایف ما**

فروپاشی دولت مرکزی ، اضمحلال هژمونی اطرافی ارتجاع سنتی و مهاجرت گستردهء باشنده گان کشور ، باعث ایجاد وضعی شده اند که دو نیروی متخاصم را ، **فراقر از تعلقات طبقاتی معمول** ، در برابر هم قرار میدهد:

**الف – در یکسو نیروهای پسگرا و تاریک اندیش قرار دارند که زیر چتر دین ، ولی در واقع در وابسته گی به ارتجاعی ترین محافل و قدرتهای منطقه و جهان در صدد استقرار یک نظام توتالیتار اند ؛**

**ب – در سوی دیگر نیروها و عناصر پیشرو و دموکرات ، آینده نگر و آگاه از نقش اجتماعی شان قرار دارند. اینها در واقع نیروهای بالقوه برای ایجاد یک دولت مبتنی بر قانون و استقرار دموکراسی و محمل تمدن و راهدهی افغانستان به سوی دنیای**

پیشرفته و عصری فردا هستند. نیروهای اولی را میشود در وجود مفهوم «توتالیتاریزم» و نیروهای دومی را در وجود مفهوم «جامعه مدنی» خلاصه کرد (به یقین مفهوم «جامعه مدنی» تا کنون تعریف دقیق نیافته است؛ ما این مفهوم را در این متن با همین بار معنایی به کار گرفته ایم. هر گونه تعبیر دیگر - تاریخی یا انتزاعی - از آن، رابطه‌ی با این نبشته و این بینش نخواهد داشت). بدین گونه **تضاد اساسی جامعه افغانی، تضاد بین «توتالیتاریزم قرون وسطایی» و «جامعه مدنی» است. آینده افغانستان مربوط به حل این تضاد میباشد.**

بر بنیاد تحلیل بالا (که گونه‌ی **تحلیل مشخص** مبتنی بر تیوری طبقاتی جامعه شناسی علمی است) وظایف اساسی «جامعه مدنی» را مطرح میکنیم:

نخستین وظیفه، **تشکل جامعه مدنی در یک اتحاد گسترده** بر بنیاد مطالبات عاجل و تأخیرناپذیر جامعه افغانیست. این تشکل بدون داشتن **یک هسته موتور و جنباننده که از فعال ترین مبارزان دموکرات و پیشرو ساخته شده باشد**، نامیسر است. تشکل جامعه مدنی را نباید صرف یک تشکل سازمانی پنداشت. مهمتر از آن، تشکل فعالیتهای گسترده و همگرای **فکری - تحلیلی** است که نگارنده آن را «تشکل اندیشه‌ی» میخواند.

### **منظور از «تشکل اندیشه‌ی» چیست؟**

پیش از فروپاشی سوسیالیزم دولتی (در اتحادشوروی و اروپای شرقی)، جنبشهای چپ بنیادی گونه‌ی دستگاہ اندیشه‌ی را در وجود دارالعلومهای مارکسیزم-لنینیسم در اختیار داشتند که زیر چتر انترناسیونالیزم پرولتری شاهراه تفکر را برای تمام رزمنده گان انقلابی جهان نشان میدادند. گاهگاہ نیروهای انقلابی، در برخورد با مسایل مشخص جامعه شان، به اندیشه‌های مستقلی دست مییافتند؛ اندیشه‌هایی که بیشترین به عنوان ریویونیسم و انحراف از سوی ماسکو و همپیمانهای آن کوبیده میشدند. اکنون که آن «یونیفورم تفکر» از هم دریده است، هر جنبش مترقی و دگرخواه، هر اقدام بزرگ اجتماعی - سیاسی برای تغییر دادن مسیر تاریخ، ناگزیر است بر پایه اندوخته‌های عملی خودی و تجارب دیگران و بر بنیاد دستاوردهای

فکری-فلسفی پیشین ، در چوکات تفکر معاصر چپ و مترقی ، به **بینش ویژه خودی** دست یابد. میشود این عرصه نضجیابی جنبش را «تشکل اندیشه یی» نامید. هر **تشکل جدید سازمانی بدون «تشکل اندیشه یی» یک نیروی فاقد «آگاهی اجتماعی» بوده ، فاقد وسیله شناخت پدیده های بغرنج جامعه میباشد.**

در همین رابطه این سوال مطرح میشود که چرا در دههء گذشته ، **برخی از اقدامات برای ایجاد سازمانهای فراگیر چپ بی نتیجه ماندند؟** پاسخ روشن است : از یکسو (آنگونه که در بالا اشاره کردیم) ایدئالوژی دولتهای پیشین «سوسیالیستی» دیگر در اختیار آنان قرار نداشت تا بر بنیاد آن تشکل یابند و از سوی دیگر ، **اقدامات نامبرده فاقد تشکل اندیشه یی جدید** بودند. این سازمانها در واقع چند شعار ساده را در وجود یکی دو سند ، به نامهای مرامنامه ، اساسنامه ، فراخوان ، اعلامیه و غیره مطرح کردند که به هیچوجه پاسخگوی نیازهای فکری جنبش مترقی نبودند.

«**نهضت آینده**» با درک این امر ، فعالیت در هر دو عرصه یعنی عرصهء «تشکل سازمانی» و عرصهء «تشکل اندیشه یی» را همزمان آغاز کرد و دست به انتشار «آینده» زد تا باشد وسیلهء مؤثری را برای بیان اندیشه ها و طرحهای سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی در اختیار مبارزان مترقی کشور قرار دهد.

### **از این قرار وظایف مشخص ما در ابعاد زیرین مطرح اند:**

یک بُعد : تشکل اندیشه یی و تشکل سازمانی بر بنیاد یک بینش مشترک و پویا ؛  
بُعد دیگر : متحد ساختن تمام نیروهای مترقی و دموکراتیک جامعه در یک اتحاد گسترده ؛

بُعد سوم : سهمگیری در پیریزی نهادهای یک دولت دموکراتیک و مبتنی بر قانون.  
این ابعاد ، **ابعاد ساختاری** اند ، نی ابعاد **زمانی** ؛ به این مفهوم که بُعد دوم میتواند پیش از به سر رسی بُعد اول و بُعد سوم پیش از به سر رسی ابعاد اول و دوم آغاز شود. از سوی دیگر وظایف ابعاد دوم و سوم از همین اکنون مطرح اند. مراحل ساختاری ، برخلاف مراحل زمانی ، همزمان در برابر نیروهای مترقی قرار دارند ، ولی درجهء ارجحیت آنها فرق میکند.

## تشکل اندیشه‌ی نهضت چپ مسایل مبرم زیر را در بر میگیرد :

- ۱- ارایه‌ی یک تصویر واقع‌گرایانه از وضع جامعه‌ی افغانی ،
  - ۲- نشان دادن حرکتها ، روندها و ظرفیتهای دینامیزم اجتماعی در کشور،
  - ۳- یافتن تنشها و تضاد های اجتماعی و برجسته ساختن اساسی ترین آنها،
  - ۴- تفکر در باره‌ی ویژه گیهای جامعه‌ی افغانی و ظرفیتهای آن برای پذیرش یا رد جهانی شدن نیولیبرالیستی سرمایه داری ،
  - ۵- بیرون کشیدن وظایف اساسی اقشار آگاه جامعه و «جامعه‌ی مدنی» به حیث بخش پیشرونده‌ی جامعه‌ی افغانی ،
  - ۶- انتقال دستاوردهای تفکر نوین و پیشرو سیاسی ، فلسفی و اجتماعی به مبارزان افغان و از طریق آنان به اقشار گسترده‌ی خلق.
- بدین گونه بررسی مسایل بنیادی جامعه نشان میدهد که جنگها و زد و خورد های طالبان با نیروهای نامنهاد شمال ، اصلاً در متن تاریخ معاصر افغانستان جا ندارند! این رویداد ها در واقع ، پدیده های فرعی ، بیهوده ، فاقد محتوای اجتماعی – سیاسی اقتصادی و در نهایت اغواگرانه اند که تنها عمر الیگارشوی طالبان را دراز میسازند و بس . پایان جنگ در افغانستان روند نابودی نیروهای توتالیتر را شتابان خواهد ساخت.